

## شخصیت چیست؟

ترجمه عبدالغفور خان امینی

روان شناسان ، ما را در سر شخصیت بسیار مشوش ساخته اند . ما با این فرضیه بخوشی روان بودیم که شخصیت ملك طبیعی انسان است ، مگر در اترمسایی که راجع به شخصیت و برای کشف حقیقت آن تا کنون بعمل آورده اند ، بالاخره باین نتیجه رسیدند که شخصیت عبارت از مجموع یکمده اجزاء جدا گانه و وظائف جدا گانه است - و چون مجموعه باین وصف (اگر فرضاً چنین چیزی حقیقت داشته باشد) ممکن است بعمل تجزیه همچو پارچه قندر و بتحلیل رود ، بنابراین فکر افتادند که اجزای متحله را دوباره جمع کرده و بعمل ترکیب باز شخصیت را صورتی بدهند - ولی نمیتوان از اجتماع یک چنین اجزاء ، شخصیت ساخت شاید مشکلاتی هم که درین زمینه فراهم گردیده ، در اثر همین مساعی غیر عاقلانه باشد که ماهیت معنوی را خواستند بماهیت مادی ترجمه کنند - چه ما همواره میل داریم هر چیز را ببینیم - بمکان و زمان محدود سازیم - عرض و طول آنرا اندازه کنیم - و . . . حالانکه نمیشود همه وقت چنین کرد . دانشمندان جهان در باب روح نیز مدت مدیدی بهمین راه غلط میرفتند گاهی غده نخاع (بصله) را محتوی جوهر روح میدانستند و گاهی انسان را برای دریافتن وزن روح در حال تزع و پس از مرگ وزن مینمودند . شاید شخصیت هم مانند روح بمقابل تعریفات مادی ما مقاومت نموده تسلیم نشود - زیرا هر دو اولاد ما وراء طبیعی هستند - شی نیستند ، بلکه کیف اند (ماده نیست معنی است) . پس مساعی ما

از طریق مادیات ، همچو طفلی که میخواهد قوس قزح را بدامان گیر د ، ابدأ متمر نمری نخواهد گردید .

شخصیت را جز حالت یا صفت شخص بودن ، چیز دیگر نمیتوان گفت . یعنی شخصیت چیز است معنوی و نفسانی - بنا بر ان بیشتر غذای فیلسوف است تا از روان شناس .

حالت یا صفت شخص بودن را هم شاید نتوان تعریف کرد سعی کنید ببینید آیا انسان را بدون استعمال زبان انا تومی ( علم تشریح بدن ) و فزیالوجی ( علم وظائف اعضا ) میتوانید تعریف نماید ؟ بکشید ، آیا بدون کلمات مرادف ( که آنها نیز مبهم اند از قبیل نفس و روح ) میتوانید ذاتیت ( انا ) را تعریف کنید ؟ شخصیت با وجود قوت و سیطره خویش هنوز هم از صورت معنوی بیرون نمیشود . و فقط بحیث معنی يك كلمه موجودیت دارد - گویا مثل اینست که کلمه ماشینیت را در مورد يك ماشین و کلمه تصویریت *ideality* را برای يك بنائی معماری استعمال نمائیم . البته درینجا مقصود ما از شخصیت آن معنی اصطلاحی نیست که همه روزه در محاورات خود استعمال میکنیم - از طرف دیگر آن شخصیت هم نیست که روان شناسان جدی ، مشغول تجزیه و توصیف آن هستند .

شخصیتی که همه بدان علاقه و دلچسپی دارد همه بان اهمیت میدهد . و در نزد همه مجهول است - شخصیتی که روان شناسان را در کشف خود بمبارزه می طلبد حقیقت دارد ، اینک از همین جاست که تصادم يك فرد با دیگر فرد نشئت میکند - و در همین جا از مطلوب میتوان سراغ گرفت - چه بر طبق خیال عموم ، این شخصیت یکنوع موجودی است که با ستحقاق خود موجودیت داشته ولی روان شناسان آنرا مجموعه از اجزای مختلف و متمایز میخوانند .

تصادم افراد، در نزد روان شناس از مسائل معقول و صحیح بحساب می رود، زیرا موضوع مطالعه او سلوک انسانی است - یعنی تصادم مزبور توسط سلوک یا در اثر سلوکی که يك شخص با شخص دیگر مینماید، منتقل میگردد، و سلوک برای مشاهده تجربی بابی است مفتوح. همچنین حالات شعوری عقب آن برای عمل تجزیه و تفتیش افکار شخصی موافق ندارد. موقعی که ما افکار شخصی را تفتیش میکنیم، آن کیفی را که شخصیت نامدار در کار نمی یابیم بلکه احساسات حسیات خوب و بد، خاطرات، ادراکات و خیالات را در کار می بینیم. ما از مشاهده سلوک مرئی، يك عده چیزهایی کشف میکنیم که متفرقا عادات خصائص - حالات - نمونه های سلوک - و اطوار مخصوصه نامیده می شود.

از روی نتایج علم النفس ممکن است چنین معلوم شود که همین چیز معروف «به شخصیت» يك چیز نیست بلکه مجموعه از چیزهاست. و یا شاید کسی بگوید «شخصیت» مانند «چارپائی» است - یعنی همانطور که کلمه «چارپائی» اصطلاحی است که برای سهولت در طبقه بندی، به همه حیواناتیکه «چارپای» دارند، اطلاق میشود شخصیت هم ممکن است اصطلاحی برای طبقه بندی بوده باشد. همچنین شخصیت، تا اندازه که در بین روان شناسان معروف یافت می شود از مدت طویل ابن اصول را اختیار کرده اند که هیچگاه ذاتیت يك چیز را اندازه نمیکند، چه چنین چیزی را که قابل اندازه شدن باشد تا کنون یافته توانسته اند. آیا کسی امیدوار است که «ماشینیت» يك ماشین را اندازه نماید؟ آیا مجبور نخواهد شد که برای اقناع خود هارس پاور، تعداد گردش دريك دقیقه فشار و غیره ماشین را ببیند؟ در مورد شخصیت هم روان شناسان مشغول اختراع «امتحان هائی» هستند تا بکمک آن بتوانند اجزاء شخصیت را اندازه

بکنند. و از همین جاست که اینک صدها اسباب و وسائلی (کهما بیش غامض و مشکوک فیها) برای سنجش اجزاء شخصیت طرح گردیده از قبیل: ذکا - قابلیت ظرافت - ذوق - علم - استعداد و کمالات تخنیکی - ممتاز مزاجی - تمایلات سرکشی و انقیاد - افکار باطنی و خارجی - حالات هیجانی - مظاهر اراده - اطوار و عادات اجتماعی - اخلاقی - ادبی - دینی و جمالی.

بدین ترتیب می بینیم «شخصیت» ما عبارت از يك قماش پارچه پارچه و رنگارنگ است و هر يك ازین پارچه ها حاوی چندین اجزاء جدا گانه میباشد مثلاً ذکا از نظر علم النفس چیزیست که شامل عده از «انفعالات» واضحه میباشد و اگر آنرا در دائره اخلاق آورده و عبارت از آثار و خاصیت هائی مانند صداقت - انصاف - اطاعت - قابلیت اتکا و امثال آن فرض کنیم از نقطه نظر علم النفس درست نیست زیرا ما کشف کردیم که این خاصه ها بحيث موجودات اخلاقی که باستحقاق خود وجود حقیقی داشته باشند و جود ندارند، بلکه هر کدام از این مانند اصطلاح «چارپای» يك کلمه با اصطلاحی است جامع که برای عده زیادی از چیزها اطلاق میشود.

مثلاً صداقت :- عموم عقیده دارند که شخص اخلاقی چیزی دارد که درین نام (صداقت مضمراست) بنا برین يك سلسله تبعات عمیق و دقیق علمی برای کشف آن چیز بعمل آمد و عاقبت معلوم شد آن چیزی را که «صداقت» می نامند، بر طبق او ضایع است که در يك وقت ظاهر میشود، تغیر میکند. چنانچه يك سلسله امتحانات دقیق از سلوک های صادقانه بالای هزارها طفل بعمل آوردند در حالیکه اطفال مذکور از امتحان شدن خود قطعاً اطلاع نداشتند مگر کمتر بن اثری از ثبات و استقامت سلوک های مزبور در آنها دیده نشد.

چه يك طفل که در بعضی مواقع صادق است ، ممکن است در موقع دیگر فریب کار باشد. پس صداقت بيك عده صداقت‌ها تجزیه میشود و تعداد این اجزاء کوچک هم‌اقدر که آمال فرد اضافه میشود ، بهمان اندازه ممکن است زیادت پذیرد . ملاحظه بفرمائید باین سرعنی که ما میرویم ، شخصیت عاقبت از هم متلاشی و مضمحل خواهد شد .

در طفولیت علم النفس نصراينان را از سا تا کلاز ( ۱ ) جدا می سازد و وقتیکه بزرگ می شویم ، ما را از شخصیت ما علیحده می نماید . حال آنکه موقع عید میلاد همواره يك روح شفیق در وجود ما عرض اندام کرده و ما را متیقن می سازد که رویهمرفته « سا تا کلازی » وجود دارد . اینک نگارنده میخواهد از همین راه شخصیت را احیا نماید . فلاسفه در قدیم خیال میکردند که سبب را از صفحه هستی محو نموده اند و بنا از روی منطق ثابت می نمودند که آنچه را ما « سبب » میگوئیم ، عبارت از یکدسته صفات است و بس . فلاسفه میگفتند شما میتوانید سبب را به سرخی - لشمی - گردی - سختی - بوی - ذائقه و امثال آن تجزیه کنید - و این چیزها در نفس شما وجود دارد . مثلاً لشمی احساسی است که وقتی واقع می شود که انجام اعصاب دست بطور مخصوصی تحریک شوند - و این کیفیت در شعور شما واقع میگردد . شما میتوانید بهمین رقم ، تمام صفات سبب را از نفس خود دور سازید - پس سبب چه میشود ؟

یکی از مدرسه های امروزه فلسفه مشغول است که سبب معدوم را باز بحال اول برگرداند - البته کامیابی این مسئله ، بفلاسفه مزبور افتخارات ابدی خواهد داد

۱ « سا تا کلاز » یا « سینت نکولاس » از اهل « باری » « ایتالیا » بوده در حدود ۳۵۰ ع ست اسقفی را در آسیای صغیر داشته و او را حامی مسافری ، ملاحان و اطفال تصور کرده رنگ اساطیری میدهند .

نظیر این ' وسائلی برای اقدامات راجع به شخصیت نیز در شرف تهیه شدن است. زیرا عقل اصراز دارد که شخصیت ها بمثل سیب ها حقیقی هستند بلی تصادمیکه بین افراد رو میدهد با وجود کشفیات روان شناسان یقیناً حقیقت دارد. ملتفت شوید اجزا بصورت کل در میاید - اما « کل » و « مجموعه » هر دو یک چیز نیست. مانجد ساً عقیده داریم که کل باستحقاق خودش وجود دارد « حدس » با آنکه چیز نیست غیر علمی ' معذ لك بكمده حقایق علمی و يك عده تجارب در حیات عمومی ' آن را تصدیق میکنند - و همین حقایق و تجارب این اصول مهم را ارائه میدهد که اجزاء مربوط به کلیه های بی نظیری می سازند که بهیچ حیث يك مجموعه ساده از اجزاء نمی باشند ' بلکه صفات و خاصیات متمازی از خود دارند .

ساده ترین مثال این اصول آب است :- هر بچه مکتب می فهمد که آب مرکب است از يك حصه آکسیجن و دو حصه هایدروجن معذ لك می بینیم خود آب از بنها چقدر متفاوت است نوشیدن آکسیجن و لباس کشتن را با هایدروجن تصور کنید حقیقت اینست که آب <sup>که از اجزاء علم</sup> چیز است که ذاتاً نظیر ندارد ' و از ترکیب دو عنصر که باهم روابط مخصوص کیمیایوی دارند ' بوجود میاید .

مرکبات کیمیایوی هم ا مثله خوبی در تشریح اصول مزبور بدست میدهند . مثلاً چندین عناصر که عدم شباهت و تفاوت های فوق العاده دارند با هم یکجا شده مواد جدیدی می سازند که از عناصر اصلی خود اختلاف فاحشی دارند .

موسیقی نیز احوال مذکور را شرح میدهد ولی بشکل دیگر :- نغمه را ملاحظه بفرمائید :- در اینجا مجموعه از اجزاء است که مشتمل بر نوت ها ( سرها ) میباشد لیکن يك چنین اجزائی ابدأ نمیتواند نغمه را تشکیل دهد . چه اگر چنین بودی

پس بدون اینکه شما در ترتیب اجزاء مذکور رعایتی نهایید نغمه می‌داشتید. حال آنکه از نظر حقیقت شما فقط در آن صورت نغمه ساخته می‌توانید که اجزای مزبور به ترتیب و روابط مخصوصی باهم قرار گیرند. و بنابراین هر جزء صفت و خاصیتی را که بوقت تنهائی خود دارد، درین موقع از دست می‌دهد. جزء مزبور در کلیه نغمه شامل می‌شود و کلیه نغمه هم آنرا تغییر می‌دهد - یعنی درین حال هر جزء کیفیتی اختیار میکند که آن کیفیت را اجزاء مقدم و اجزاء موخر جزء مذکور ایجاد می‌نمایند.

در اطراف این اصول، از چندین علم الحیات جدیدی را تحت تحریر گرفته اند. امروز حجره زنده پروتو بلازم (آخرین و احد زنده گسانی) مجموعه از عناصر کیمیاوی نیست. و این امر که حجره مزبور زنده است، چنین مفهوم دارد که اجزاء آن در حالیکه باهم دیگر مربوطند بطریق فعالیت دارند که آن فعالیت را تا اندازه زیاد از خود حجره بحدی کلی می‌توان معلوم نمود. اجزاء مذکور یک کلیه تشکیل می‌دهند و آن کلیه بر اجزاء حکومت میکند. طبیعت هم چه قوانین عجیب و متنقض الظاهر علی دار...

آنچه در باب یک حجره صدق می‌کند، انقسم عجیبی در تمام نوده حجراتی که یک عضو را تشکیل می‌دهند؛ نیز راست می‌آید. بطور مثال: - در مراحل اولیه نشوونمای جنین یک بقیه، قسمتی از بدن او را که اگر بگذارند بالطبع بشکل پوست خواهد درآمد، می‌توان بقسمت مغز نقل داد و حصه مذکور درینجا مغز می‌شود. بهمین قسم مقدرات بسیاری قسمت های بدن او را بکلی می‌توان تغییر داد. حیوان شناسان، این حادثه را بدقت تمام مطالعه نموده و در آخر کشف کردند که یک قسم تاثیر نظامیه در پیکرهای زنده و نامیه موجود است که در تمام ساختمان آن، تسلط داشته نشوونمای جسم را تعیین و بزیر اداره می‌آورد و حجرات را

مجبوری سازد که بر طبق احتیاجات کلیه فعال و موظف آنچه لازم است بشوند . اینک همین اوضاع در معمای شخصیت هم بنظر میرسد . روان شناسان اینقدر کرده اند که شخصیت را پارچه پارچه نمودند و هر پارچه را چند بن پارچه کردند ولی نتوانستند پارچه های مذکور را دو باره یکی کنند مگر اکنون خوشبختانه روانشناسی چنان اصول اتحاد بخشائی را درک میکنیم که در میان نظامات عالیه طبیعت به لعان و قابض بسیار شدیدی میدرخشد و در پرتو این روشنائی اگر اندک علمیت هم از علم النفس انسانی حاصل باشد ، فهم و بصیرت ممتاز و نور بخشائی به شخص عائد میشود . بدین ترتیب هر گاه شخص محض موازنه حیرت انگیز وظایف و اعمال جسم زنده را تحت مطالعه بگیرد ، می فهمد که جسم مذکور بغیر از مجموعه اجزاء فعاله چیز دیگری هم است . مثلاً میتوان يك و طیفه واحد را از آن انتخاب کرده نشان داد که این و طیفه بر هر يك از وظایف دیگر تاثیر انداخته و هم از آنها متأثر میشود . <sup>که در عمل انهم</sup> بدل مایه تحلل - افرات - دوران خون - تنفس و اعمال غده های <sup>جگر</sup> علوم کرده بقدری مرموز هستند که اگر هر کدام را تنها تنها و بذاته شرح دهیم امکان پذیر نیست و فقط آنوقت میتوانیم بشرح آنها بپردازیم که آنها را کب و با مر بوطات شان مخلوط بیایم شرح این مسئله در اینجا ( مانند دیگر جاها ) مربوط بیک نظامی است که از يك عده وظایف و عوامل مبهم و پیچیده نشئت کرده و به عوامل و وظایف مزبور يك وحدت و کلیت می بخشد .

خود علم النفس هم در بعضی از حالات و اشکال جدید خود تسلیم همین اصول انتظام میشود . مدرسه « گستالت » Gestalt و مسلك قصدی سلوکیته Purposive-



Behaviourism - که تازه بروی کار آمد. اکنون مجبورند در نظریات ساختمانی و میخانیکی اشیا - یاد علم النفس اجزاء و پاره ها - تجدید نظر اساسی بنمایند . اینک بدین طریق شخصیت بکمک بسیار از ساینس و تابلک اندازه از فلسفه میروید بحال خودش عود نماید . اکنون آشکار می شود که شخصیت یک چیز حقیقی است که یک قسم وحدت از خود دارد . البته این نتیجه برای ساده لوحان و شعبده بازان که شخصیت را کانون هینو ترم سرچشمه مرموز قوت ، بار از نفس دانسته میگویند فقط با داشتن یک کلید ( بقیمت ۲۵ دالر ) شخص را در تجارت و محبت کامکار میگرداند ، ابدأ تسلی بخش نیست ، بلی وحدت شخصیت ؛ و حدنی است مرکب از اجزائی که از حیث روابط و ظرفی با محمد بگر زندگی میکنند . و درین صورت می بینیم چیزی بیشتر از مجموعه اجزاء هم وجود دارد - و آن اینکه اجزاء مذکور « انتظام » را بعمل آورده که در همه جا منتشر و نتیجه آن وجد است اینست شخصیت .

روشنگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله جامع علوم انسانی

اجزائیکه بدین قسم منظم گردیده اند میخانیکی است مانند اجزای یک ماشین و نه مانند است به ارا به ها - مرکزها - استوانه ها - دندانها - ..... بلکه اجزاء مزبور نفسانی است از قبیل :- حالات هیجان - عادات - سلوک اجتماعی - میزاجی - پیشآمد ها - حساسیت های جمالی - ترس ها - شرم ها - انواع اعتماد به نفس و غیره - همه این اصطلاحات از وظائف آن سلوک نمایندگی میکنند که ممکن است در بعض مواقع هویت اشخاص را ارائه دهد . وظائف مذکور را ممکن است علیحده علیحده بشناسند ، ولی در واقع همه بایکدیگر مربوط اند . این ها اجزای سلوک اند بهمان قسمیکه توالی و تسلسل مخصوصه قدم ها ، اجزاء

يك رقص پیچیده و معضل را تشکیل میدهند . لب و لباب سلوك عبارت ازین است که هر خاصه سلوك تا اندازه زیادی بتأثیر انفرادی و اجتماعی سائر خاصه های آن صورت میگیرد .

رویهمرفته اینک ترکیبی بدست آمد که شخصیت نامدارد - و تاثیر و مدرک مرئی آن همین تضاد باعمی افراد است و نظر بآن دو شخص ممکن نیست يك رنگ باشد - و بالاخره شخصیت را نمیتوان اندازه گرفت .

